



## ثور بی رحم ترین ماه

ثور بی رحم ترین ماه

یأس ها را از خاک مُرده می رویاند

خاطره و اشتیاق را به هم می آمیزد \*

آیا می توان عصر پُردرخشش پریکلس را با عصر انحطاط خلقی/پرچمی مقایسه کرد؟ آیا می شود که سی سال حاکمیت **حزب دموکراتیک یونانی** را با نصف سی سال یعنی دیکتاتوری **حزب دموکراتیک خلق افغانستان** ، مقایسه نمود؟ مقایسه کردن ، یک نوع دیالوگ با تاریخ است یک نوع نگاه به آدمها ، احزاب و اندیشه هاست . اگرچه فاصله تاریخی بین حزب دموکراتیک پریکلس و - حزب دموکراتیک خلق افغانستان - دو هزار و چهارصد و چهل و چند سال است و اما شاید فاصله عقلی بین این دو حزب ، بسیار زیاد نباشد شاید به بلندی ستون فقرات ماموت یا درازی گردن یک زرافه باشد . دلم میخواهد که اینبار به ثور و میراث های آن به نگره دگر و شیوه دگر بنگرم ، آنچه را که کوشیده ام در مورد فضای ذهنی فاجعه آفرینان ثور ، در کتاب " جنایات حزبی " به بحث بکشم ( نداشتن صداقت برای اندیشیدن و دگر پذیری و نداشتن ظرفیت برای تولید اندیشه ) اینک بطریق بی طریقه ای بحث و پرسشم را دنبال میکنم .

دموکراسی پریکلسی مبتنی بر دیالوگ و مباحثه و اندیشیدن است  
دموکراسی سویتستی مبتنی بر مونولوگ و مقاطعه و نیندیشیدن است

از مؤرخین یونانی تا مؤرخین و نظریه پردازان معاصر ، عالیتین و مترقی ترین دوره دموکراسی در آتن را دموکراسی عصر پریکلس دانسته اند . پریکلس در

میانۀ قرن پنجم قبل از میلاد ، دموکراسی را در آتن جنگزده ( مقصد ازجنگ هخامنشیان با یونانیان است) دوباره سازی میکند و به شگرد تازه تر بر تار و پود جامعه مستقر می سازد ، این دموکراسی ، رابطه شهروند را با حق ، قدرت ، مذهب و مجموع میکانیزم دولت داری ، در نماد کاملترین نوع مشروطۀ دموکراسی برده دار به بیان می آورد . در جمهوری آتن تقسیم قدرت و چگونگی اعمال قدرت بشیوۀ دموکراتیک صورت می پذیرد . قدرت اصلی به ساختارهای اساسی ذیل تعلق میگیرد :

مجمع مردم  
شورای پنجد نفره  
و ساختار پان هلنیسم

دموکراسی عصر پریکلس از خور و خواب و بی عقلی و عیاشی شاهانه بوجود نیامده است،( آنگونه خور و خواب و عیاشی و بی عقلی مفرطی که در سلاطین نادان شرق و منجمله مملکت ما مروج بوده است ) گزینش مقام داران ... و فیصله های مهم در ارگانهای قدرت ، از طریق رأی گیری مستقیم و علنی با بلند کردن دست صورت میپذیرفت . نکته اساسی درین است که پریکلس که خود یک خطیب و اندیشه ورز برجسته بود ، میدانست که تطبیق دموکراسی در نظام برده داری بدون ترقی اقتصادی و نظامی ، بدون رونق دولت - شهر و هکذا بدون رشد ذهن افراد آزاد و بدون ایجاد فضا برای اندیشیدن و آئین مکالمه ، بدون رونق یافتن بحث و جدل ، بدون برسمیت شناختن آرای دیگران امکان پذیر نیست . درین عصر به این درک رسیده بودند که **دولت - شهر** زمانی بوجود آمده می تواند که شهروندش صاحب اندیشه و مکالمه ی آزاد باشد . طبقۀ برده دار و طبقۀ متوسط و پیشه ورش دارای فرهنگ شهری باشد.( دهقانان به علت سکونت در روستا و داشتن فاصله با شهر ، نمی توانستند که حتا در شورای 500 نفرۀ آتن نماینده زیاد و فعال داشته اند ، مشکلات رفت و آمد باعث دورماندن دهقانان و عدم استفاده از حقوق سیاسی شهروندی میشد) از همینروست که مجموعه ای از عناصر است که با تلفیق خویش ، جمهوری دموکراتیک آتن را به مرکز عقل ، **اندیشیدن و تولید علم و هنر و فلسفه** تبدیل میسازند .

دیالوگ و مباحثه و نطق ( رسم سقراطی و شیوۀ سوفسطایی) ستون فقرات زندگی ذهنی را در دولت برده دار آتن تشکیل میداد . این رسم یعنی مکالمه و جدل فکری نه تنها که در حوزه سیاست که در شعر ، در تیاتر ، در فلسفه تا منطق روزمرگی افراد انتشار یافته بود . **دیالوگ و لوگوس آتنی انگیزه و محرک اندیشیدن و تولید اندیشه است چیزی که ما تا هنوز به درک**

## واقعی آن ، نرسیده ایم . ما هنوز به منطق بحث و دیالوگ اعتقاد درونی نیافته ایم .

اگر میراث های خونین دولت چهارده ساله حزب دموکراتیک خلق را به لحاظ اندیشیدن و رابطه اش با شهروندان آزاد و ایجاد فضا برای تولید اندیشه های علمی ، هنری و فلسفی با شیوه و میراث های آتنی مقایسه کنیم می بینیم که رژیم ثوری بجای مجمع مردم ، **حزب یکه تاز** و بجای شورای پنحصده نفره ، **شورای انقلابی پنجاه نفره** و بجای پان هلنیسم ، **پان سویتیسیم** و استخوان شکنی قومی را ثبت تاریخ کرد. جمهوری 2400 سال پیش آتن از بسیاری جهات نسبت به جمهوری قرن بیستمی خلقی/پرچمی **مترقی** بوده است. جمهوری پریکلس مخالفین سیاسی و دینی خود را مجال اندیشیدن و بیان عقیده میدهد و حزب دموکراتیک خلق دهان هر نوع مخالفین را با گلوله میندود تا صدایش برای همیشه خاموش گردد .

محاكمه پریکلس بمراتب انسانی تر از محاكمه سویتست ها معلوم می شود . قضای آتنی به هر نوع متهم حق دفاع از خود میدهد و حکم قاضی بعد از رأی **شورای غیر حزبی** ، مرئی الاجرا پنداشته می شود در حالیکه محاكمه حزب دموکراتیک خلق ، **اختصاصی و انقلابی** است و پیش از پیش به متهم نه بمتابعت یا شهروند که به دیده دشمن و ضد انقلاب و اشرار نگاه می کند و اصدار حکم به **قاضی حزبی و کمیته مرکزی و تواریش** تعلق میگیرد ، نه به کدام شورای غیر حزبی و ملی .

دولت پریکلس چنان فضایی را خلق میکند که در آن فضا فیلسوفان ، هنرمندان و دانشمندان با آزادی حنجره و انگشت به تولید هنر و علم و فلسفه دست میزنند ، خانه شخصی پریکلس مهمانخانه متفکرین و هنرمندان آتن بود. درین عصر است که از برکت اندیشیدن و گفتگو ، از برکت رویکرد به لوگوس ، آتن مرکز فرهنگی یونان و جهان میگردد . در همین عصر طلایی است که این استعداد ها در کنارهم زمینه فوران میابند :

**سقراط و اناکساگوراس و پروتاگوراس و امیدوکل** فیلسوفان

**هرودوت** پدر تاریخ

**سوفوکول** تراژدی نویس

**اورپیدوس** تراژدی نویس

**اریستوفان** کمیدی نویس

**پیندار** شاعر غزل سرا

## فیدياس پیکر تراش بزرگ

### هیپوداموس معمار نامی آتن

گفته می شود که هیپوداموس کسی است که نقشه شهر آتن را بهم ریخت و ساختمانهایش را با خط مستقیم و زاویه قائمه چنان معماری کرد که به تمام ساختمان ها نور یکسان برسد . و فیدياس کسی است که به دستور پریکلس تندیس بزرگ زئوس و نیایشگاه آتنه را طرح و ایجاد کرد .

و آنجا بود که از برکت معماری جدید رویای **شهر- دولت** به تحقق میرسید . بقول پلوتارک مؤرخ یونانی که معماری ها و ساختمانهای عصر پریکلس: " هر یک از این آثار هنوز تمام نشده بود که بسبب زیبایی اش خصلت عتیق میافت ، با این همه آنها امروز تمام طراوت ، تمام درخشش جوانی خود را دارند ، اما این همه بسیار گران تمام می شد ، و این هفت برابر خرج سالانه دولت بود "

تا شهر نباشد **شهروند** بوجود نمی آید ، تا شهر نباشد اندیشه و اخلاق شهری خلق نمی شود ، تا شهر نباشد **دولت - شهر** بوجود آمده نمی تواند ، شهر اگر نباشد فرهنگ روستایی و سنتی در تمامی ارکان اجتماع جاری میماند ، شهر اگر نباشد ذوق و عقل دهکده در قلب و دماغ مستولی میماند . عصر پریکلس سیمای فزیک آتن را با معماری جدید شهری ساخت و این شهر بود که دولت - شهر شد و اندیشه ها را در خود جای داد . آیا باور میکنید که شبانه بسیاری سرکهای مهم و مکان های اساسی آتن بوسیله مشعل ها چراغان می بود . در همان وقت معماران در فکر به اصطلاح کانالیزاسیون و پاکیزگی و سرکسازی شهر بودند چیزی که ما طی این 2400 سال ( یا بقول برخی از ملنگ های پلنگینه که طی 5000 سال ) نتوانستیم لا اقل کابل را به **شهر** تبدیل کنیم ، کابل را از شر فاضلاب بیت الخلاء ها نجات بدهیم !؟

توسیدید مؤرخ یونانی \*\* مینویسد:

" پریکلس ببرکت سجایای عالی خود ، عمق بینش و بیغرضی و از خود گذشتگی بی حد و حصرش تسلطی بی چون و چرا بر آتن داشت . او در حالی که جماعت را رهبری می کرد ، آزاد باقی ماند ، ... در یک کلمه که دموکراسی با نام او پیوند یافت ولی در واقع حکومت به نخستین همشهری تعلق داشت "

جمهوری دموکراتیک آتن در پنجمین سال قبل از میلاد به دلیل خلاقیت مادی و معنوی و همچنان به دلیل آزادی فرد در اندیشیدن ، به دلیل گستره مکالمات ، به مراتب دموکراتیک تر و کمال یافته تر بوده نسبت به جمهوری دموکراتیک خلقی / پرچمی که هر نوع آزادی و مستقلانه اندیشیدن و مکالمات را از بیخ و بن ویران

میکرد . دیالوگ و مکالمه و رایگیری که اساس دموکراسی آتن بود در عصر هفت  
ثوری به دمو زدایی منجر میگردد و دموکراسی خلقی به دمون کراسی تبدیل  
می شود . همان گونه که کمونیست شان به گاه مونیست تبدیل شد.

آتن درین زمان مرکز فرهنگی دنیاست

کابل درین زمان مرکز فرهنگی دنیا

آتن در وجود نظام بردگی نماد دموکراسی است

کابل در وجود عصر دموکراسی نماد بردگی

آتن عصر اندیشیدن و تولید اندیشه است

کابل عصر نیندیشیدن و سرکوب اندیشه

آتن انعکاس دولت - شهر مستقل بود

کابل انعکاس دولت - شر وابسته

جمهوری آتن محصول برسمیت شناختن حق فکر و حق رأی شهروندان بود

جمهوری دمون کراتیک خلق نماد لغو هرگونه حقوق شهروندی

آتن با پاهای خود ایستاده بود

کابل با چوب های زیر بغل

آتن فلسفی و هنری می اندیشید

کابل سفسطی و بربری و سرسری

آتن مهد پرورش ماهی های سخنگوست

کابل جایگاه افعی های دوسره

آتن شاعر ، نویسنده ، فیلسوف و پیکره تراش میزاید

کابل شاعر، فیلسوف ، نویسنده و پیکره تراش را تراش میکند

\*\*\*

نا گفته نماند که ما به دلیل سطحی نگری و منم گویی ها ، به دلیل فقدان اندیشه و صداقت ، به دلیل پافشاری بر مسلک خود و فسخ مسلک دیگران ... به دلیل باور به جانشینی بجای همنشینی ، به دلیل خو نگرستن به نقادی و عادت به دشنام دادن و توهین ، به دلیل سلطه خواهی ... از هیچ درسی ، عبرتی نگرفته ایم .

**خلقی آمد** ، خون ریخت و شکنجه کرد و خشکاند و رفت و **پرچمی** بی آنکه دلش از خون سیر شده باشد و خونریزی و جنایت خلقی را انتقاد کند ، خود به خونریزی و سفاکی مبادرت ورزید و به دبل جنایت کار تبدیل شد، شوروی را به شانۀ حزبی خود سوار کرد و هی میدان و طی میدان تا ثور 1371 خون ریختاند و گردن زد و کلاه مخالف را زیر پایش گذاشت، پرچمی که رفت ، **تنظیم آمد** بی آنکه مانند اولاد بنی آدم بر زخمهای جنگ مرحم بگذارد ، بزودی یعنی در شام فردای قدرت خاک و تن کابل و کابلیان را به توبره کشید و مردم را در جهنم جهادی انداخت، استخوان شکنی قومی را با گفتن بسم الله و نعره تکبیر، تا جنگ های کوچه به کوچه و بام به بام ترویج فرمود. تنظیم که زوال یافت **طالب آمد** ، طالبی که پروژه همسایه و استخبارات انگلو ساکسون بود نه اندیشه ای برخاسته از مدارس مستقل مذهبی افغانستان، طالب بروی خونهای دیرمانده خونهای تازه ریخت ، با کیبل و تبرزین هرنوع صدا و دیالوگ را خفه کرد . گفتگو و مباحثه و رأی که اساسات دموکراسی عتیقه و مدرن پنداشته میشد بوسیله خشم تعبیه شده طالبی بکلی از کشور برچیده شد ( خلقی / پرچمی در مورد برچیدن گلیم اندیشیدن و دگر اندیشی با طالبان چندان فرقی ندارند یعنی طالب ، نوع دیگری از خلقی / پرچمی است ، اولی بطریق الحادی و بروتبار ریشه های دگرانیشی را خشکاند ، دومی بطریق فقهی و ریشدار عین کار را انجام داد) طالب که از سوی سازندگان خویش رانده شد ، **چین آمد** و دموکراسی را در زیر ابریشم و قره قل بنمایش گذاشت و دیالوگ و مباحثه و آزادی بیان و مطبوعات را از وفور چکمه های بیگانه ، دچار نفس تنگی کرد ...

لا اقل تجربه سی و یکساله نشان میدهد که افراد در درون خود و گروه های سیاسی در بیرون از خود ، هیچ پیشرفت مثبتی نداشته اند ، ما اصلا هیچ درسی بمفهوم عمیق آن نگرفته ایم و اصلا برسمیت شناختن خودرا در دیگریت جستجو نمیکنیم ، حقیقت را از طریق گفتگو و مباحثه پیدا نمیکنیم ، نقد خود را هرگز قبول نمیکنیم و برای نقد دیگران مشتتهای ما همیشه بالاست ، مرغ ما همچنان مانند پار و پارین یک لنگ دارد و چشم ها یک عینک.

از اینقدر نوشتن چه فایده ای نصیب ما و اولاد امروز و آینده وطن خواهد شد ؟ با اینهمه نوشتن درباره فاجعه ثور ، و فجایع بعد از ثور چه می‌خواهیم انجام بدهیم ؟ سرانجام می‌خواهیم که در بحث حزب دموکراتیک خلق ، چه تکانه ای در دماغ عقلی یا دماغ وجدانی مسؤلین ثور ( اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی و درجه داران دولتی ) ایجاد گردد ؟ مگر با تلی از نوشته های علمی و غیر علمی می‌خواهیم که بین خائنین و جنایتکاران خلقی/پرچمی و صفوف غیر خائن و غیر جانی آن خط فاصل بکشیم ؟ آیا می‌خواهیم که با نوشتار خود به مؤرخین آینده فکت و مواد پژوهشی تهیه نمائیم ؟ آیا می‌خواهیم تا بنیان گذاران حزب و بنیان فاجعه ثور و خائنین ششم جدی به اعتراف روی بیاورند ؟ یا مینویسیم برای آنکه این تابوت های روان در حین امتناع از اعتراف ، وجدانشان کمی تکان بخورد ؟ یا مینویسیم که وجدان را راحت و روان آشفته خود را آرام ساخته باشیم ؟

نویسندگان تلاش میکنند که فاجعه بودن ثور را ثابت نمایند ، نویسندگان تلاش میکنند که خیانت حزب را در آوردن شوروی به اثبات برسانند ، تلاش صورت میگیرد که جنایات خلقی/پرچمی را بر مبنای شواهد و چشم دیده‌ها رقم بزنند و غیر و ذالک ... اگر ما نتوانیم این نوشته ها را به متن های مؤلد تبدیل نمائیم و چیز بدرخور را شکل بدهیم، در بهترین صورت خواسته ایم نقش پیشامتن را برای متن بازی نموده باشیم .

همه کس قلم گرفته است و بی آنکه نوشتن را بلد باشد مستانه مینویسد، شکنجه گر مینویسد، شکنجه بر نیز مینویسد ، قاتل مینویسد ، روح مقتول نیز مینگارد ، خلقی و پرچمی مینویسد ، اخوانی و تنظیمی نیز مینویسد ، افغان ملتی مینویسد و ستمی نیز مینویسد ، دموکرات مینویسد ، شخصیت ملی نیز مینویسد ، شاه طلب مینویسد ، شعله یی نیز مینویسد و هزاران آدم و دها گروه و مسلک دیگر به سلیقه های قبلا ته نشین شده به همین گونه ها مینویسند ، هزاران هزار صفحه را در یک روز پُر میکنیم اما اگر آنرا مثل لیمو بفشاریم یک قطره فایده و رهگشایی از آن نمیریزد . وضعیت واقعی ما نویسندگان همین است که گفتم ، اگر عمیقتر نجنیم ، ملیون صفحه ما به حد یک مصرع شعر بزرگان ، ارزش و زیبایی خلق نخواهد کرد و گویا ما برای آشغال مینویسیم .

چرا درمورد هفت ثور و شش جدی مینویسیم ؟ چرا خلقی ها تلاش میکنند و مینویسند تا جنایات ثوری را کلاً بگردن پرچمی ها بیاندازند ؟ چرا پرچمی ها مینویسند تا ثابت کرده باشند که خلقی ها علت العلل بدبختی و خونریزی مملکت اند ؟ چرا کارملی ها ورق ها را سیاه میکنند تا گفته باشند که نجیبی

ها خائن و مزدوران گورباچوفی اند . تا گفته باشند که نجیبی ها کودتاچی و غاصب اند . ( اشاره به 14 ثور 1365 یعنی مراسم جلوس نجیب بجای کارمل )

چرا نجیبی ها جار میزنند و فلمهای مستند پخش میکنند تا ثبوت کرده باشند که کارملی ها کودتاچی اند ( اشاره به پیروی سیاسی حزب وطن ... که پروتوکول تسلیمی حزب و دولت را در 5 ثور 1371 امضا کرده اند) چپ میکشند که چرا این حزبی های پکول پرست ، حزب و دولت را به تنظیم اشراار تسلیم نمودند .

آه میکشند که چرا رفیق عبدالوکیل عضو بیروی سیاسی و وزیر خارجه دولت انقلابی ، با جمعی از رفقای عالیرتبه ملکی و نظامی ورق تسلیمی را در چاریکار امضا و جنرال های سرخ ما در گارنیزیون کابل به احترام اشراار شب و روز با یونیفورم چارستاره و سه ستاره به حالت تیاریسی و سلامی ایستاد بوده اند ، میگویند

باورت گر نیست بنگر پیچش عبدالوکیل :

[www.youtube.com/watch?v=\\_jOsLws4Bhc&feature=PlayList&p=EB9424F8E59CE036&playnext\\_from=PL&playnext=1&index=119](http://www.youtube.com/watch?v=_jOsLws4Bhc&feature=PlayList&p=EB9424F8E59CE036&playnext_from=PL&playnext=1&index=119)

جالب است که خادی های درجه دو بر خادی های درجه یک چپ میزنند که چرا جنرال یارمحمد معین وزارت امنیت دولتی ، جنرال باقر فرین معین وزارت امنیت دولتی، رفیق یعقوبی و رفیق باقی لنگ را کشتند و خود به جاده صاف کن های اشراار و پکول پوشان سرخمیده تبدیل گشتند ،

میگویند

باورت گر نیست بنگر خُر خُر جنرال ها :

<http://www.youtube.com/watch?v=Duien4Xz8P8&feature=related>

تنور بی بازخواستی که گرم باشد چگونه یک پرچمی ریشدار در گوش های لم خادزاده ای صدا میزند که مگر نابغه شرق را قومندان گارد و قومندان گارنیزیون اش به دستور شاگرد وفادارش ، خفه نکردند که رفیق نجیب گاو را قومندان گارد و قومندان گارنیزیون اش بدستور بیروی سیاسی اش خفک نسانند ؟ مگر چرا فیصله بیروی سیاسی را برخی از پرچمداران بی پرچم شده به دیده شک می بینند ؟

رفیق دگرجنرال سید اعظم سید و رفیق سترجنرال نبی عظیمی حق داشتند که با استفاده از فورمول نابغه شرق ، ملگری ولس مشر را بعد از شاگرس دادن در نیمه های شب به قرنطین وزیر اکبر خان نظربند گردانند.

باورت گر نیست بنگر نعره مستان را

[www.youtube.com/watch?v=tIht-9CnJGM&feature=related](http://www.youtube.com/watch?v=tIht-9CnJGM&feature=related)

صدای گرفته حزبی های رنگارنگ ، از لای فلمها و نشرات و خاطره نویسی ها شنیده می شود که چرا سترجنرال آصف دلاور ، دگرجنرال نورالحق علومی ، ریشدار جنرال محمود بریالی ، بروت جنرال شفیق توده ای با داکتر عبدالرحمن معاون شورای نظار در محل قومنده جنگ دوم اشرا- شوروی با تضرع جمعی مصروف دست بوسی و پا بوسی مانده اند ؟

آری

باورت گر نیست بنگر پوشش بیکها را

<http://www.youtube.com/watch?v=rmb7TWXT8D0&feature=related>

هنوز اکثریت صفوف حزب ، بی آنکه با عقل انتقادی به نقد بردگی و خیانت رهبران بپردازند ، حالا پس از تجارب خونین ، برده وار افسوس میخورند و چیغ بنفشی میزنند که آخر چرا عبدالوکیل عضو بیروی سیاسی و وزیر خارجه جمهوری دموکراتیک افغانستان ، محمود بریالی رهبر اصیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، فرید مزدک عضو بیروی سیاسی و نجم الدین کاپانی عضو بیروی سیاسی ... با گردن پتی های شرم آور ، بخاطر پوشیدن پکول و زدودن حق ارشدیت و قبول برگشت پذیری انقلاب ، هشت را جانشین هفت ساختند ؟

وای از این بیخبری

وای از این بیخبری

<http://www.youtube.com/watch?v=glfBQmXH6AE&NR=1>

کسی شاید پرسدکه آیا حزب خونریز و رسوای خلقی/پرچمی ، هنوز شانسی دارد که چیزی برای تسویه وجدانی خود به خلق الله و تاریخ تحویل دهد؟! مگر رهبران پیر ( مثل کشتمند ، زیری ، پنجشیری ، لایق ، بارق ، نور ، میثاق ،

جلیلی ، شاولی و... + تواریش) که مؤلدين اصلی فاجعه اند و اینک از فقر اندیشه و فقدان عطف و عاطفه به زیر سکوت ، انفعال و تزویر خفته اند ، چرا جوانتر های حزبی به نقد کوبنده گذشته روی نمی آورند و هنوز هم عقل خود را در دم سران جنایتکار حزبی بسته اند ؟ چرا جوانتر هایی که مقروض حق العبد نیستند هنوز هم **میخواهند مانند رهبران شان ناگفته و ناجویده پیر شوند و در زیر آوار نقادی های مستمر تاریخ پیوسند ؟**

بیست و ششم اپریل دوهزار و ده

محمد شاه فرهود

mfarhoed@hotmail.com

---

\* شعر از : تی . اس . الیوت

\*\* تاریخ جهان باستان ، جلد دوم ، یونان ، اثری از 5 نویسنده ی روسی و

3 مترجم فارسی ، ص 184